

ماهیت حقوق ادبی و هنری از دیدگاه فقه امامیه

در گفت و گو با
سید محمد خامنه‌ای

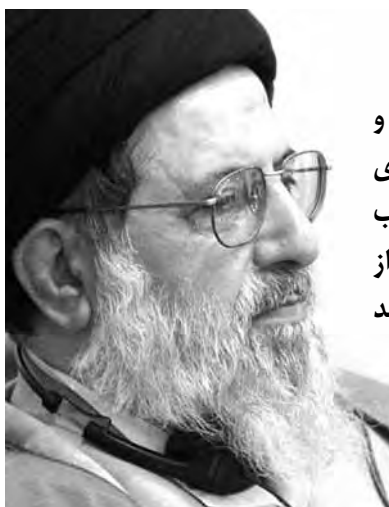
• شریف امیری



اشاره

ژورنال علوم انسانی و مطالعات فرهنگی

آیت‌الله سید محمد خامنه‌ای متولد ۱۳۱۴ در شهر مشهد است. ایشان تحصیلات ابتدایی و متوسطه را در همین شهر به پایان رساند. دروس سطح را نزد والد خود و آیت‌الله شیخ هاشم قزوینی و سید احمد یزدی و درس خارج را نزد آیت‌الله میلانی آموخت و برای ادامه تحصیلات عالی به قم رفت و در مدت نه سال اقامت در این شهر، بر فقه، فلسفه و عرفان تسلط یافت. تحصیلات فقهی را نزد آیت‌الله العظمی بروجردی (ره) و امام خمینی (ره) و آیت‌الله شیخ مرتضی حایری (ره) و تحصیلات فلسفی را نزد آیت‌الله علامه طباطبایی (ره) گذراند. وی مرکز فعالیت‌های علمی فرهنگی خود را در تهران متمرکز کرد و به تحصیل حقوق در دانشگاه تهران مشغول شد. پس از پیروزی انقلاب به عضویت مجلس خبرگان قانون اساسی برگزیده شد و از جمله نمایندگان بود که پیش‌نویسی برای قانون اساسی تهیه کردند. در اوایل سال‌های دهه شصت از فعالیت‌های رسمی فاصله گرفت و توجه خود را به امور فرهنگی نظیر گفت‌وگوی بین‌الماذاهب با مسیحیان ارتودکس، کاتولیک و پروتستان و پیروان آیین زرتشت و تأسیس مؤسسه‌ای با نام «بنیاد حکمت اسلامی صدرا»، متمرکز ساخت. از وی ده‌ها کتاب و مقاله در موضوعات فقهی، فلسفی، حقوقی و اجتماعی منتشر شده‌است. سید محمد خامنه‌ای در گذشته از منتقدان پذیرش برخی پیمان‌نامه‌های جهانی مانند کپی‌رایت از سوی ایران بود. با توجه به مطرح شدن الحاق ایران به کنوانسیون جهانی مالکیت‌های فکری و برای آشنایی بیشتر خوانندگان نشریه با دیدگاه‌های متنوعی که درباره حقوق معنوی و بویژه ابعاد جهانی آن، در جامعه وجود دارد، گفت‌وگویی با ایشان انجام گرفته‌است. آنچه در پی می‌آید حاصل این گفت‌وگو است.



در فقه می توان اثبات کرد که بشر ذاتاً و بالأصالة مالک مخلوق خودش است، بگونه‌ای که حتی مانند دیگر مالکیت‌ها قابل سلب نباشد، یعنی حتی قانون هم نمی‌تواند آن را از دارنده آن سلب کند

■ ارتباط مقوله حق مؤلف با فقه از چه بابی است و چگونه این دو با یکدیگر ارتباط پیدا می‌کنند؟

حق مؤلف چه حق مادی و چه معنوی بیشتر در حوزه فقه و حقوق قرار می‌گیرد. اثبات اصل حقوق و اصل مالکیت هم با علم حقوق و فقه‌است، زیرا اسلام مالکیت انسان و مالکیت فردی را به رسمیت شناخته‌است، از این رو جا دارد که در فقه از آن بحث شود. اساساً پایه اقتصاد و حقوق مالی انسان - چه برای مسلمان و چه برای غیر مسلمان - بر اصالت مالکیت خصوصی بنا شده‌است. مفهوم مالکیت با تعبیر «سلطنت» یا «سلطه» در منابع فقهی فراوان آمده و بر روی آن تأکید شده‌است. البته از مسلمات است، که پایه و دستمایه فلسفی این نوع مالکیت، مالکیت ذاتی یا فطری انسان است. گفته شده‌است که انسان همان طور که مالک خود است، مالک تولید و کار نیز می‌باشد. همان‌طور که می‌دانیم مالکیت‌هایی که در فقه و اسلام مورد نظر و قبول است، از لحاظ درجه اهمیت به چند قسم تقسیم می‌شوند. در درجه اول مالکیت حقیقی و ذاتی از آن حق تعالی است و اگر از این مرتبه تنزل شود در درجه بعد به اصلی‌ترین نوع مالکیت‌ها، به مالکیت ذات بشری یعنی مالکیت ذاتی انسان، (که به مالکیت انسان بر خود تعبیر می‌شود) خواهیم رسید. درجه دیگر، مالکیت تنفیذی یا قراردادی است که آن هم درجات مختلفی دارد. مالکیت‌های تنفیذی یا قراردادی، مالکیت‌هایی است که شرع یا احیاناً قانون به فرد می‌دهد و ذاتی بشر نیست. لذا می‌توان آن‌ها را سلب کرد، مانند حق حیات و مالکیت ناشی از آن.

درباره این دسته از مالکیت احادیث بسیاری وجود دارد که در آن‌ها آمده‌است افراد می‌توانند از مباحات و یا اراضی بلاصاحب و آنچه که قابل بهره‌برداری است، به میزان نیاز خود برداشت و تملک کنند و مالک آن‌ها کسی است که اولویت سبق، یعنی زودتر رسیدن و زودتر برداشتن را داشته‌است. بنابراین وی

سایرین را از سلطه و مالکیت آن محروم می‌کند. این نوعی از مالکیت است، ولی قوی‌ترین مالکیت‌ها، مالکیت‌هایی است که از خود انسان تراوش کرده و ناشی از خلاقیت انسان باشد. خلاقیت ممکن است به صور مختلف تجلی کند، مانند تألیف کتب علمی یا هنری در زمینه‌های گوناگون از قبیل، ادب، شعر، نقاشی، یا نوار و لوح فشرده آن‌ها که فهرست این گونه آثار ناشی از خلاقیت، در لایحه‌های مصوبه کنوانسیون‌ها و قوانین بین‌المللی مربوط به حقوق مادی تابع حقوق معنوی، ذکر شده و روز بروز هم بر تعداد آن‌ها افزوده می‌شود.

در این مالکیت‌ها، معیار آن است که اثر حاصله از ذات انسان تراوش کرده و ناشی از خلاقیت انسان باشد و علم و اراده انسان آن را بوجود آورده، زمینه خارجی نداشته و از جای دیگر گرفته نشده باشد. این همان مالکیت ذاتی است و قوی‌ترین مالکیت نسبت به دیگر مالکیت‌ها است.

برای مثال اگر کسی در جنگل، چوب خشک و در دریاچه نمک، نمک جمع کند آن را مالک می‌شود، زیرا آن را حیات کرده و حیات مباحات به مقدار نیاز با همان مقرراتی که در فقه وجود دارد، مجاز است. اما این مالکیت را می‌توان از فرد سلب کرد، چون مالکیت اکتسابی است و ذاتی نیست. مالکیت‌های ذاتی را تنها خداوند متعال که واهب آن نعمت‌ها می‌باشد می‌تواند سلب کند، یعنی شرع می‌تواند از فرد سلب کند، ولی قوانین موضوعه داخلی یا حتی بین‌المللی فقط می‌توانند از حقوق غیر ذاتی جلوگیری کنند. برای مثال اگر مصلحت جامعه‌ای اقتضا کند، حکومت می‌تواند جلو حیات‌ها را بگیرد و یا آن‌ها را توقیف و تملک کند.

این مقدمه از این جهت عرض شد که بدانید مالکیت‌ها دارای درجاتی است، و مالکیت‌هایی که ذاتی است و منشأ ذاتی دارد، قوی‌تر از دیگر اقسام مالکیت است. هم چنین مالکیت ادبی یا به تعبیری مالکیت معنوی - که ناشی از فکر بشر و خلاقیت خیال انسان باشد - از انواع دیگر مالکیت، قوی‌تر و

□ گمان می‌کنم نسبت به موضوع مسأله بی‌توجهی صورت گرفته‌است. هر فقیه ابتدا موضوع را در نظر گرفته و سپس با تفحص مسأله، حکمی را صادر می‌کند. اصل مالکیت انسان بر دستاورد خود یک کبرای کلی است که همه فقها آن را قبول دارند، و این امکان ندارد که مخلوق انسان مال انسان نباشد و به حکم نص صریح قرآن و حدیث، انسان علی‌الاصول سلطه و سلطنت بر مالش دارد. اما در برخی از فتاوا مشاهده می‌شود که برای نفی حق مالکیت ادبی استناد به قاعده تسلط کرده‌اند که به طور حتم موضوع مسأله را چیز دیگری فهمیده‌اند. احتمالاً برداشتشان این گونه بوده‌است که مقصود، چاپ کتبی است که مؤلف آن از آن اعراض کرده یا مرده‌است. مثلاً فرض کنید صاحب جواهر الکلام کتابی را نوشته و شخصی آن را به چاپ رسانده‌است و شخص دومی نیز قصد چاپ همین کتاب را دارد، اما نفر اول اجازه نمی‌دهد. در حالی که ناشر اول نمی‌تواند مانع ناشر دوم شود. امام خمینی (ره) چنین موردی را مباح دانستند، زیرا مثلاً صاحب جواهر الکلام (که ذی حق اصلی است) فعلاً حقی ندارد و افراد نیز علی‌السویه حق برداشت از مباحات را دارند.

مثال دیگر آن که، بیابانی لم یزرع بوده، فردی آنجا زحمت کشیده، علف‌های آن را جمع‌آوری و انباشته کرده و زمین را به تملک خود در می‌آورد. فرد دیگری، نیز اقدام به همین امر می‌کند، اما شخص اول نمی‌گذارد. در اینجا چنین استدلال می‌شود که شخص اول مالک است، چون زحمت احیا را متحمل شده، ولی نمی‌تواند مانع شخص دوم بشود که قسمت دیگری حیازت می‌کند، چرا؟ زیرا زمین جزو مباحات است و هر کسی می‌تواند آن را احیا و بر آن سلطه پیدا کند. قاعداً مسأله فقهی می‌بایست چنین فرض شده باشد.

■ یعنی از نظر شما مصداق باید برای فقها روشن باشد؟

□ مسأله مصداق نیست، موضوع بحث روشن نشده‌است. این طور نیست که این گونه مسائل را یک عده قبول داشته و عده دیگر قبول نداشته باشند، قاعده سلطنت را همه قبول دارند و پذیرفته‌اند که هر کس مالک مصنوع خویش می‌باشد. اگر کسی از چوبی بی‌صاحب چیزی بترشد و شکلی به آن بدهد بر حسب قواعد فقهی مالک آن محسوب می‌شود. به قیاس اولویت اگر چوبی و ماده خارجی در بین نباشد و شخص خود آن را ابداع کند، مالکیت قوی‌تری خواهد داشت. در فلسفه نیز دو قسم آفرینش را تعریف کرده‌اند. گاه شخصی ماده‌ای را برداشته و تغییر صورت می‌دهد، مانند اینکه فردی خاکی را برمی‌دارد و گل می‌کند و از گل کوزه درست می‌کند. به این نوع آفرینش در فلسفه «خلق» نام می‌دهند. حال اگر نفر دوم از این خاک، گلدان درست کند در اینجا فرد اول نمی‌تواند ادعایی نسبت به استفاده از

اصیل‌تر است. بنابراین در فقه می‌توان اثبات کرد که بشر ذاتاً و بالاصاله مالک مخلوق خودش است بگونه‌ای که حتی مانند دیگر مالکیت‌ها قابل سلب نباشد، یعنی حتی قانون هم نمی‌تواند آن را از دارنده آن سلب کند.

در مقایسه این مسأله در فقه با قوانین طبیعی و فطری، مشاهده می‌کنیم که این دو با یکدیگر مطابقت دارند. عقل انسان هم آن را تصویب می‌کند، هم‌چنین اگر بنای عقلا نیز غیر از منبع عقل باشد آن را تصویب می‌کند. منابع مختلف شرعی از جمله قرآن و حدیث نیز بر این مسأله صحه می‌گذارند.

در قرآن کریم آمده‌است: «لیس للانسان الا ماسعی». هر آنچه انسان در آن سعی و کوشش کرده باشد انسان است، یعنی ملک انسان بشمار می‌آید. بدین ترتیب مالکیت ناشی از سعی و یا به تعبیر فلسفی و حقوقی ناشی از عمل و کار، در قرآن آمده‌است. در واقع، هر کار خلاق منشأ مالکیت می‌شود. در این موضوع منابع حدیثی هم وجود دارد. در قاعده معروف سلطنت که می‌گوید: «الناس مسلطون علی اموالهم: مردم بر اموال خود سلطه و سلطنت دارند.» کسی که بر چیزی سلطنت و سلطه داشته باشد، مالک آن شمرده می‌شود. همان طور که می‌دانید «بد» یعنی سلطه ظاهری و صرف تصرف یک چیز، مصداق مالکیت ذاتی نیست و فقط همین مقدار است که آن مال در اختیار شخص است، ولی حتی این تصرف بالفعل را فقه، اماره مالکیت دانسته و بدان ترتیب اثر می‌دهد. حال اگر چیزی دستاورد واقعی شخص باشد، مسلماً از نظر فقهی، شخص به طریق اولی سلطه بر آن دارد و سلطه محترم است.

با توجه به گفته‌های قبلی، هر مخلوق علم و ذهن و خیال انسان، مال و ملک انسان است و به مالکیت انسان از انواع دیگر اموال، نزدیک‌تر است و سلطه بر مال حسب قاعده سلطنت و کل فقه پذیرفته شده‌است.

در حدیث دیگری آمده‌است: «لایحل مال امرء الا بطبیعه نفسه»، یعنی نمی‌توان در مال مؤمن یا مسلم جز با رضای او (یا به تعبیر حقوقی «اراده او») تصرف کرد. سلطنت متعلق به مالک مال یا کسی است که مالیت را بدست یا بوجود آورده‌است. تمام انواع پدیده‌های فکری، هنری و اندیشه‌ای و علمی، از آن دسته آفرینش‌هایی است که مخلوق خود انسان است نه دستاورد انسان و ملک اکتسابی. یکی از اصول قابل قبول در فقه و اصول و منطوق، قیاسی است به نام قیاس اولویت در اینجا هم طبق این اصل «وقتی انسان مالک دستاورد اکتسابی (مانند مال حیازت شده دیگر) باشد، به طریق اولی مالک ابداعات خود خواهد بود».

■ با توجه به فرمایشات شما، چگونه بوده‌است که تاکنون فقها

به حق مالکیت معنوی یا حق تألیف رسمیت نداده‌اند؟

هر مخلوق علم و ذهن و خیال انسان، مال و ملک انسان است و به مالکیت انسان از انواع دیگر اموال، نزدیک‌تر است و سلطه بر مال حسب قاعده سلطنت و کل فقه پذیرفته شده است

و علت دیگر آن است که این بحث اصلاً در حوزه‌ها و در بساط مباحثات مطرح و باز نشده است. همان طور که در بیمه هم مطرح نشده بود. لکن امروزه بسیاری از مسائل بیمه و حتی اخلاق پزشکی، بحث روز حوزه‌ها است، در حالی که در گذشته این گونه نبود. مباحث بدین شکل می‌بایست به حوزه‌ها آمده و در معرض بحث و گفت‌وگو قرار گیرد تا بتوان آرای مختلف را جمع‌آوری کرد. شاید بعضی امکان دسترسی به منابع بیشتری داشته باشند و یا ممکن است بتوان به نکاتی در لابلای فتاوی فقهای قرون پیش و یا فقه اهل سنت رسید.

منتها این اصول بنیادی که بدان اشاره کردم نه تنها فقهی است و با سنت فقهی ما سازگار است، بلکه در مرکز آن قرار داشته، و از پشتوانه فلسفی نیز برخوردار است. اساساً موضوعات همه علوم زاینده و فرزند فلسفه دانسته شده است، زیرا بسیاری از تعاریف و تفاسیر در آن یافت می‌شود. برخی از فقهای بزرگ مانند میرداماد، از میانی فلسفی‌شان در فقه استفاده می‌کردند. فلسفه به آن دلیل که اصول موضوعه‌ای برای تمامی علوم دارد، علم پایه و علم مادر بشمار می‌رود، مثلاً در بحث ابداع و خلق، فقه نمی‌گوید چند نوع آفرینش وجود دارد، اما فلسفه قائل به اقسام گوناگون است. هم‌چنین فقه نمی‌گوید چه چیزی ذاتی است و چه چیزی ذاتی نیست، اما می‌گوید آنچه که ذاتی است، اولویت دارد.

■ با نظر به گفته‌های حضرت‌عالی، از لحاظ بنیادی توجه به حقوق معنوی و استحکام پایه‌های آن نه تنها در فقه، بلکه در فلسفه اسلامی نیز بیش از غرب تبیین شده است. حال نظریه شما درباره طرح مسأله در حوزه ملّی یا با گسترش دائره در دامنه مسلمین، بر چه پایه و اساسی استوار است؟

□ بحث در اینجا وارد حقوق بین‌الملل می‌شود. از منظر حقوق بین‌الملل، حوزه کشورهای اسلامی امتیازاتی دارد که یک غیر مسلمان از آن محروم است. این مسأله، امری فطری است که ارتباطی با مساوات حقوق اساسی بشر ندارد و امروزه نیز در

خاک داشته باشد، زیرا خاک بی‌صاحب است. نوع دوم آفرینش آن است که فرد مطلقاً از ماده استفاده نکند که اصطلاحاً به آن «ابداع» می‌گویند. بسیاری از آفرینش‌های خداوند بصورت ابداع است. خداوند مُبدع است یعنی از نیستی مطلق و بدون ماده قبلی آفرینش می‌کند و یا به تعبیر ابن سینا «اَیس» را از لیس مطلق می‌آفریند. بشر هم می‌تواند دو نوع آفرینش داشته باشد که منشأ آن استفاده و یا عدم استفاده از ماده خارجی است و همان طور که از نظر فطری و فلسفی، ابداع در آفرینش الهی از اهمیت بیشتری برخوردار است، مالکیت آنچه که انسان خود مبدع آن بوده است، به همین نسبت دارای اهمیت بیشتری است، زیرا آن را ابداع کرده و مبدع مصنوع خود بشمار می‌رود. برای مثال فردی ۴۰ سال مطالعه کرده و به جمع‌آوری اطلاعات گوناگونی پرداخته است و مغزش بمتابره رایانه‌ای شده که میلیاردها رکورد اطلاعاتی در بایتهای آن ذخیره شده است. حال با پردازش این مجموعه ممکن است ۱۰۰ صفحه کتاب بعنوان خروجی و محصول و ثمره درآید. اما این چند صفحه برابر ارزش و زحمتی است که فرد در این ۴۰ سال متحمل شده است، زیرا تمام تراوشات چهل ساله‌اش در یکجا ظاهر شده است. فقه نه تنها از قبول مالکیت ابداعات برای خالق آن‌ها ابا ندارد، بلکه بر مالکیت آن تأکید هم دارد. قرآن می‌فرماید: «لَیْسَ لِلانْسَانِ الا ما سَعَى و اَنْ سَعِیْهِ سَوْفَ یُرَى».

هر مؤلف حق دارد که اثر خود یعنی ملک و مالش را تصرف کند یا به کسی بفروشد یا ببخشد. البته این مسأله ربطی به کپی‌رایت ندارد و تنها در محدوده حقوق ملی و داخلی و به تعبیر شرعی در حوزه حقوق مسلمانان قابل بحث و اثبات است.

■ بر اساس گفته شما مبنی بر وجود مبنای حقوقی، حق مؤلف در مبنای فقهی و قرآنی، آیا می‌توان علت اصلی عدم وجود فتاوی صریح در این رابطه را، عدم تبیین مصداق یا تبیین موضوع برای همه فقها گذشته و معاصر دانست؟

□ البته، علت اصلی مقداری متوجه چهل به موضوع است،

تمام دنیا رعایت و اجرا می‌شود.

امروزه تمام کشورهای که طراح مسأله کی‌رایت هستند، در حقوق داخلی خود، برای شهروند درجه یک و اتباع خود امتیازاتی قائل هستند که برای دیگران نمی‌باشند. کسانی که در کشورهای خارجی زندگی کرده‌اند، دیده‌اند که هیچ‌گاه حقوق شهروندی برابر نیست و تفاوت‌هایی وجود دارد که گاه به ۲ یا ۳ درجه می‌رسد. البته این امر بی‌اعتنایی به حقوق بشر نیست، بلکه حق حقوقی داخلی هر کشور است. هر کشوری در داخل مرزهای خود و برای ملت خود حق دارد امتیازاتی زائد بر حقوق فطری بشری قائل باشد، و می‌تواند تسهیلات و امکاناتی فراهم کند که در مورد بیگانگان چنین نیست. در اسلام هم اگر یک غیر مسلمان قصد سکونت و زندگی در کشوری اسلامی را داشته باشد می‌بایست قرارداد ذمه یا معاهده ببندد و وقتی متعهد شد می‌تواند از حقوق درجه یک شهروندی بهره‌مند شود. این حق اسلام است که برای اتباع خود حقوقی ممتاز قرار دهد.

در حقوق اسلامی تفاوت‌هایی در قصاص و مجازات‌ها وجود داشت که امروزه به دلایلی تعدیل شده‌است. بنابراین هر حوزه حقوقی در دائره حقوق ملی خودش حق دارد تا تفاوت‌هایی را بر معیار مصالح و منافع ملی قائل شود. البته مصالح و منافی حقیقی و واقعی است که هر عقل سلیم آن را بپذیرد.

امروزه در جهان، گاه با منافع و مصالحی ادعایی و کاذب روبرو هستیم که دامنه این منافع می‌تواند بسیار خطرناک باشد. کشوری از آن سوی دنیا نیروهای خود را در کنار مرزها و حوزه حقوقی کشور دیگر مستقر می‌کند، و یا مانند برخی از دولت‌ها برای خود منافع و مصالح خاص در نظر می‌گیرد و مرتب بساط خود را در جایی پهن می‌کند و مدعی است، این ملت توانایی اداره خود را ندارد و مصالح و منافع ملی ما، اقتضا دارد که بر آن‌ها نظارت داشته باشیم. منافع و مصالح در حوزه حقوقی می‌بایست تعریفی داشته باشند و منافع ادعایی دولت‌ها در حوزه کشورهای دیگر منافع و مصالح کاذب می‌باشد. حفظ مصلحت، اگر به ضرر دیگران باشد یکی از دلایل تصرف در مقررات داخلی به نفع داخل است. با توجه به این مقدمات هر کشور با کشورهای دیگر می‌تواند مرزهایی حقوقی بگذارد، البته کشورهای مسلمان بر کشورهای غیر مسلمان امتیازاتی خواهند داشت.

■ آیا در قوانین یا معاهدات بین‌المللی هم می‌توان تصرف کرد؟

□ در عرصه بین‌الملل اگر کشوری معاهده‌ای را امضا نکرده باشد، می‌تواند در آن تصرف و برای خود حق اظهارنظر را حفظ و به اصطلاح رزرو کند، زیرا قرارداد تنها برای فردی محترم و معتبر است که آن را از روی اراده و اختیار امضا کرده باشد. البته پایه همه این معاهدات باید منافع و مصالح ملی باشد. در یکی از اصول حقوق بین‌المللی در غرب آمده‌است؛ که وفای

به تعهدات همیشه لازم نیست. در حقوق قدیم رم، اصلی بود که به اصل «Rebus» معروف است، براساس این اصل تعهدات تا جایی محترم هستند که مصالح ما اقتضا می‌کند. آن‌ها برخلاف ما مسلمانان در اوفوا بِالْعُقُودِ مطلق نیستند، بلکه مشروط‌اند.

بدین ترتیب فرهنگ غالب غرب امروز، همان فرهنگ رم قدیم است و منافع و مصالح تشخیص روزمره دارد. لاجرم به هیچ قراردادی در غرب نمی‌توان اطمینان داشت. لکن بحث بر اصل قرارداد است هنگامی که معاهده‌ای بسته می‌شود، آن معاهده نباید برخلاف مصالح باشد، زیرا همان طور که می‌دانیم در فقه، بیع جایز و جاری است «البيع جایز بین المسلمین» بسیاری از معاملات جایز است (اگرچه عقدش لازم است) اما اگر همین بیع، فروختن اسلحه به دشمن باشد حرام و ممنوع می‌باشد، زیرا اثر وضعی و ضرری دارد. در واقع قراردادهای بین‌المللی هم اگر بر اساس مصلحت نباشند، درست نبوده و جایز نیست که دارای احترام و اعتبار باشند. قرارداد بین‌المللی کی‌رایت هم یکی از مصادیق آن است.

در باره حوزه کشورهای اسلامی که از آن سؤال کردید، مقررات اسلامی با یک شرط جاری است. براین اساس بعد از اینکه مسلمانان مرزهای جغرافیایی را بین خودشان مشخص کردند و حکومت‌هایی براساس اراده گروه‌ها و جوامع یا حقوق ملی تعیین گردید، یک مسلمان حق ندارد به حقوق مسلمان دیگر، در کشور دیگر تعدی کند. مسلمانان کشورهای دیگر اعتباراً برای او غیر و بیگانه محسوب می‌شوند، اگرچه در واقع برادر و برابری. برای مثال اگر ایران با کشور مسلمان دیگری قرارداد می‌بندد باید به حقوق و مقررات آن‌ها احترام بگذارد، نمی‌توانیم به مسلمانان کشورهای دیگر نظرات فقهی خود را تحمیل کنیم و بگوییم نظر اسلام در این باره این گونه‌است یا نیست، زیرا ممکن است برداشت طرف مقابل قرارداد از اسلام متفاوت باشد. حقوق داخلی، طبق برداشت ما و حقوق آن‌ها حسب اراده و تشخیص خود آن‌هاست.

■ آیا با این توجیه که برداشت طرفین قرارداد از تعهد متفاوت

است، می‌توان معاهده را نقض نمود؟

□ بله، زیرا بحث دارای عناصر فقهی و فلسفی است. در هر عمل، اراده شخص محترم است و رضایت او شرط می‌باشد. ناچار این سؤال مطرح می‌شود که آیا در قرارداد با ملتی مسلمان، آن‌ها در ارتباط با ما در حکم غیر مسلمان محسوب می‌شوند یا خیر؟ در پاسخ می‌گوییم در حکم غیر مسلمان محسوب نمی‌شوند، لکن یک غیریت و بینونیتی اعتباری میان دو ملت فرض می‌شود که برای رفع آن نیاز به گفت‌و‌گو و توافق داریم. تفاهم می‌بایست براساس دریافت‌های طرفین از اسلام بوجود آید. در رابطه با کشورهای اسلامی به دلیل جاری بودن مقررات

هر حوزه حقوقی در دائره حقوق ملی خودش حق دارد تا تفاوت‌هایی را بر معیار مصالح و منافع ملی قائل شود. البته مصالح و منافی حقیقی و واقعی است که هر عقل سلیم آن را بپذیرد

□ در صورت ظاهر قرارداد، اختیار وجود دارد و جبری در بین نیست. اما نباید تنها چاپ و ترجمه یک کتاب را در نظر گرفت، بلکه می‌بایست آن را جریانی دانست که مسأله سود و زیان معنوی و مصلحت عام کشور در طی آن سنجیده شود.

گاهی اوقات اشخاص از مالکیت شخصی و سلطه خود در معاهدات ضمن عقد قرارداد سوء استفاده می‌کنند، بدان معنی که می‌توانند اجازه ترجمه کتابی را که نیاز شدید علمی کشور است، ندهند و در صورت موافقت هم شرایط غیرعادی و سنگینی بگذارند که به هر صورت مصداق ضرر و اضرار مادی است. ضرر به معنای آنچه که ضد مصلحت می‌باشد که شرعاً ممنوع و یکی از قیود با دارنده است. توجه داشته باشید که نمی‌خواهیم بطور کلی کپی‌رایت را نفی کنیم، بلکه آن را مقید به قیود خاصی می‌دانیم که یکی از آن‌ها عدم ایجاد سلطه و دیگری عدم ایجاد ضرر است و نباید ضد مصلحت باشد.

در همین بحث سلطنت، حدیث نبوی دیگری وجود دارد که می‌گوید: «الاسلام یعلو ولا یعلی علیه» علو غیر از سلطه است و می‌بایست مطرح و تعریف شود. باید دید که آیا زیر بار این قرارداد رفتن برطرف خارجی تفوق یا به اصطلاح؛ علوی را ایجاد می‌کند یا خیر؟ علو به معنی سلطه معنوی یا به اصطلاح آن چیزی است که سبب ایجاد نوعی فرودستی طرف مقابل می‌شود. نظیر غرب‌زدگی که در دوره‌های پیش بواسطه تعریف و تمجیدهای بی‌اندازه از رشد علم در غرب و تکنولوژی آن بوجود آمد و بدین ترتیب جامعه ما مرعوب و غرب‌زده شد و در طرف فرودست غرب قرار گرفت و غرب علو و فرادستی یافت.

اصولاً در همه ارتباطها اعم از روابط فرهنگی، اقتصادی، نظامی و دیپلماتیک و ... همیشه سه حالت مختلف وجود دارد. در حالت اول تفوق با طرف مسلمان است. در حالت دوم، طرف مقابل تفوق دارد، و در حالت سوم هیچ کدام از طرفین بر دیگری تفوق نداشته و در شرایطی برابر با یکدیگر به سر می‌برند. در حالت اخیر مقررات دیگری حاکم می‌شود. اما اگر از طرف مقابل قرارداد دچار زیان، سلطه مادی یا معنوی شویم، بستن آن قرارداد

اسلامی بعد از تعیین حقوق ملی کشورها، مسأله صورتی متفاوت پیدا می‌کند.

اما در ارتباط با کشورهای غیر اسلامی مسأله در قالب دیگری مطرح می‌شود. برای مثال در مواجهه با مسأله کپی‌رایت که امروزه در فلان کشور - برن یا پاریس - تصویب می‌شود توانایی ما در پذیرش این مسأله و الحاق به آن یک بحث، و چگونگی برخورد ما با مسأله که خود اصولی دارد، بحث دیگری است. در اینجا اصولی شرعی در حوزه حقوق بین‌الملل که برگرفته از قرآن و سنت است، به یاری ما می‌آید، و باید دانست این اصول، مقرراتی نافذ است. یکی از این اصول بین‌الملل قرآنی، اصل نفی سبیل است.

در قرآن کریم آمده است: «لَنْ يَجْعَلَ اللَّهُ لِلْكَافِرِينَ عَلَى الْمُؤْمِنِينَ سَبِيلًا» سبیل (راه) یعنی سلطه و تسلط، مادی یا معنوی. یعنی هیچ قراردادی نمی‌بایست از حد تساوی و توازن خارج شود و سبب سلطه و تفوق غیر مسلمان بر مسلمان گردد، زیرا یک غیر مسلمان حق ندارد بر مسلمانی سلطه پیدا کند. در مسأله کپی‌رایت هم هیچ ابهامی از آن جنبه که صاحب حق چون خلاق است و دارای مالکیت می‌باشد، وجود ندارد. اما اگر شخص ذی حق، صاحب سلطه شود و برای استفاده ما شرایطی بگذارد که تفوق و سلطه پیدا کند، یا برای ما ضرر و عسر و حرج و تنگنا ایجاد کند، نمی‌بایست برای مسلمانان قابل قبول باشد. آیه نفی سلطه این‌گونه قرار و قاعده را محدود می‌کند. کما اینکه این مطلب اساساً باید در دیگر کنوانسیون‌ها نیز رعایت شود که اگر نشود به سرنوشت معاهده‌هایی همچون معاهدات قاچار - ترکمنچای و غیره - دچار خواهد شد که شرعاً دارای اشکال است.

■ در کپی‌رایت طرفین قرارداد رضایت دارند، یعنی هنگامی که صاحب اثر می‌گوید فلان مبلغ را بعنوان حق کپی‌رایت دریافت می‌کنم تا اجازه استفاده دهم؛ طرف مقابل با علم به موضوع می‌تواند بپذیرد یا نپذیرد، با توجه به اختیار کامل طرفین، آیا کپی‌رایت می‌تواند مصداق سلطه در قرارداد باشد؟

اصولی شرعی در حوزه حقوق بین الملل که برگرفته از قرآن و سنت است، به یاری ما می آید، و باید دانست این اصول، مقرراتی نافذ است. یکی از این اصول بین الملل قرآنی، اصل نفی سبیل است

در قوانین ملی و بین المللی خود تأثیر داده اند. به نظر حضرت عالی، آیا زمان آن فرا نرسیده که تجدید نظری در مصالح ملی انجام داده و با توجه به اجماع جهانی که در حال حاضر وجود دارد، به اقتضای مصالح نظام و روز به این حق رسمیت دهیم؟

□ نه تنها زمان آن فرارسیده، بلکه دیر هم شده است. پیش از انقلاب یک یا دو مصوبه در رابطه با حق مؤلف تصویب شد که یکی در سال ۱۳۴۷ و بعدی هم در سال ۱۳۵۲ و ۱۳۵۳ بود که اصلاحاتی در قانون قبلی صورت گرفت. تداوم در تعهد به قرارداد کپی رایت در ایران تا ۳۰ سال و در اروپا و آمریکا تا ۷۰ سال بوده است که اخیراً به مادام العمر افزایش یافته است.

اگر این حق را چیزی مانند وقف خاص در نظر بگیریم، مالکیت این حق به خانواده های بازمانده و در صورت نبودن آن ها به دولت تعلق می گیرد، که البته در قوانین ما نیز چیزی شبیه این مطلب وجود دارد. در اینکه این موضوع می باید مورد بحث قرار گیرد، هیچ تردیدی نیست، لکن در جهانی شدن و در پیوستن به این مصوبه جهانی نباید عجله کرد و نباید اجازه داد تا دستخوش بازی های دشمنان بشویم و داستان «خر برفت» مثنوی مولوی را در مورد خود تکرار کنیم.

ما گاهی در روابط بین الملل در شرایطی قرار می گیریم، که آن ها کلاه را از سر ما می برند و ما را به بازی می گیرند و ما خودمان نیز در این بازی شرکت می کنیم. در اینجا اهمیت مسأله در این است که ما آن انسان ساده لوح نباشیم که بازی بخوریم و ببازیم. اساس مسأله کپی رایت همان است که بدان اشاره کردم و غربی ها نیز اگر با انگیزه ارتکاز عقلایی، یعنی به حکم عقل و فطرت، به چنین فکری افتاده اند کار صحیحی کرده اند. منتهی در روابطی که در عمل بروز می کند باید دید که چه کسی از این حق استفاده می کند و به چه کس ضربه و ضرر وارد می شود، زیرا با توجه به سیل کتاب های مفید و مهم ولی بسیار گران قیمت غربی که گاهی در ایران ترجمه یا تجدید چاپ می شود و به یک پنجم قیمت آن به دست دانشجوی فقیر می رسد، هم ثروت ما را خواهد برد و هم بهره معنوی و علمی کشور خواهد رفت. به هر حال از الحاق به این قرارداد، زبان ها و خطرات زیادی ما را تهدید خواهد کرد.

ممنوع است. بنابراین از نظر ما حقوق مطلق مالکیت علمی، ادبی و یا هنری که ذاتی هم می باشد، محترم است، لکن شکل این نوع حقوق در روابط با خارج عوض شده و مقید و مشروط می شود. به نحوی که آن حقوق در داخل مطلق است، ولی در خارج آن را مشروط می دانیم. البته روابط خارجی همواره نسبت به داخل مشروط است، زیرا هر مدیر مملکتی مسؤول اداره و حفظ منافع جامعه خود است و تمام حقوقی که در دنیا مطلق است، در مرحله تبادل با ملل دیگر برای وی مشروط می شود. چنانچه در عرف ملل مسیحی و یهودی جلوی هر گونه سلطه مسلمانان گرفته شده است. کما اینکه هم اکنون مسلمانان در همان کشورهایی که ادعای حقوق بشر و آزادی مذهب دارند و در قانون اساسیشان نیز حق استفاده افراد از مذهبشان پیش بینی شده است، از حقوق خود محروم اند.

در مرحله لفظی حقوق بین المللی محترم است، اما همین دولت ها در مقام عمل، به حقوق ادعایی و حتی قانون اساسی خود پایبند نیستند و آن را براحتی تحت عنوان منافع و مصالح روزمره نقض می کنند.

اسلام نیز برای مسلمانان حقوقی را در نظر گرفته است که اگر روی این مسائل حقیقی یا مصالحی که اسلام بر آن تأکید دارد، بایستیم، به طور قطع به ویژگی های خاص و ارزش ذاتی آن ها در طول زمان خواهیم رسید. یعنی به محض اینکه تفکر در جامعه عوض شود و اعتقاد به اصولی بوجود آید، خود به خود سلسله امتیازاتی پدید می آید.

■ به اعتقاد شماری از صاحب نظران از یک طرف، بسیاری از مبانی حقوقی، فقهی و فلسفی رسمیت دادن به حق مالکیت معنوی (کپی رایت) در آیین اسلام به طور اعم و مذهب تشیع به طور اخص وجود دارد. از سوی دیگر ما در گذشته های نه چندان دور نیز با مسائلی همچون بیمه، بانک و معامله خون مواجه بودیم که در ابتدا به خاطر آنکه مدل ها و نمادهای اقتصادی و اجتماعی غرب پنداشته می شدند، با عدم پذیرش و مقاومت مواجه می گشتند. همه این ها در حالی اتفاق می افتد که اکثر قریب به اتفاق ممالک جهان به جز چند کشور که یکی از شاخص ترین آن ها ایران است نیز، کپی رایت را پذیرفته و

افراد معدودی می‌توانند استفاده کنند. اگر بنا را هم بر ترجمه کتاب قرار دهیم، همان شرایط قبلی یعنی «اجازه و پول» در مقابل قرار می‌گیرد. بنابراین صدور این مجوز محدودیتی را سبب می‌شود که نه توانایی خریدن و نه توانایی دسترسی را داشته باشیم. البته ممکن است بتوان قاعده صحیحی را برای این مسأله مشخص کرد.

■ هنگامی که کتابی که حاصل عمر انسان است، بدون حتی یک اجازه شفاهی به چاپ می‌رسد، انگیزه نویسندگان و پژوهشگران کاهش پیدا می‌کند. با توجه به الزامات زیادی که در معاهدات مربوط به کپی‌رایت در این زمینه وجود دارد، نقش کپی‌رایت را در خلاقیت و نوآوری مؤلف و تولید علم چگونه می‌بینید؟

□ انگیزه نقش بسیار مهمی دارد. اما کپی‌رایت تنها عامل تعیین‌کننده در انگیزه مؤلف نیست و در انگیزه مؤلف داخلی هم تأثیر چندانی ندارد، زیرا غربی‌ها به کتب ما اعتنا ندارند و معامله ما یکطرفه است. ایجاد انگیزه فرد در گرو نحوه برخورد ناشران در قراردادهای، مبالغ پیشنهادی آن‌ها در قبال حق تألیف، تعلق گرفتن حق تألیف در هر نوبت چاپ، نحوه پخش کتاب بعد از چاپ و بسیاری از مسائل دیگر است. کسانی که این گونه موارد را رعایت نمی‌کنند در واقع به علم، و به لیاقت و قابلیت مؤلف بی‌اعتنایی و به پژوهش و دانش خیانت کرده‌اند و انگیزه وی را برای تولید کتاب مفید از بین برده‌اند. به نظر من وزارت ارشاد موظف است تا در این باره تمهیداتی جدی را در نظر گیرد.

■ بعنوان سؤال آخر، با توجه به در دست بررسی بودن الحاق ایران به مصوبه کپی‌رایت توسط مجلس و شورای نگهبان، آیا شما پیشنهاد خاصی دارید؟

□ در بررسی تصویب این قرارداد، در صورتی که شرایط قرارداد با حقوق ملی در تعارض باشد، ما برای حفظ حقوق و اقتدار ملی می‌بایست حق چانه‌زنی و شرط (یا رزومیشن) را برای خود حفظ کنیم تا توانایی اعمال نفوذ را داشته باشیم. ما بعنوان حکومت اسلامی در روابطمان نمی‌توانیم قاعده سلطه را نفی کنیم و علو مسلم را برگردانیم و مصلحت عامه را زیر پای بگذاریم. اما در عین حال قائل به احترام به اصل حقوق هستیم. البته حقوقدان‌ها و فقهای ما با توجه به این موقعیت می‌توانند مرزها را تعیین کنند و آنچه را که می‌باید مشخص کنند.

■ در حال حاضر و با توجه به اینکه قیدی در عمل به مصوبه کپی‌رایت وجود ندارد، هر کس به خود اجازه ترجمه هر کتابی را می‌دهد. در حالی که با عمل و الحاق به این پیمان، محدودیت بیشتری حتی نسبت به کتاب‌هایی که از دیدگاه شما ما را تهدید می‌کند بوجود خواهد آمد. به نظر شما پذیرش معاهدات جهانی کپی‌رایت کمکی به مسأله نخواهد بود؟

□ هم اکنون شاهد سیل واردات کتاب - چه علمی و چه فرهنگی - به کشور هستیم. برخی از ناشران ایرانی بدون در نظر گرفتن حقوق اثر، هزاران نسخه از کتاب را به چاپ رسانده و می‌فروشند. مؤلفان یا بنگاه‌ها و ناشران خارجی نیز چون میلیون‌ها تومان حق تفریض واگذاری چاپ کتاب را از دست داده‌اند، نمی‌توانند کاری بکنند. اما اگر به قرارداد کپی‌رایت ملحق شویم سیاست‌های استعماری غربی نه فقط می‌توانند اجازه ترجمه و چاپ کتب مفید علمی و ضروری را ندهند، بلکه بر عکس می‌توانند سیل کتب بی‌فایده یا مضر را به کشور هموار و تسهیل کنند. دستگاه‌های دولتی هم بدون دقت، سیل پول را به سوی بیگانگان جاری خواهند کرد. به طوری که ممکن است آن گونه که باید تشخیص کتاب مفید و مضر یا بکلی انجام نگیرد یا به طور ضعیف نظارت شود.

جالب است بدانید، همان کشورهای غربی که ادعای آزادی و آزاداندیشی دارند، در کشور خود تا بتوانند با چاپ یک کتاب مفید اسلامی مخالفت می‌کنند و حتی اگر پخش شده باشد جلوی آن را می‌گیرند و گاهی دیده شده که ناشران آن را توقیف و مغازه‌هایشان را می‌سوزانند. این کشورها از مرزهای فرهنگی خود بیش از دیگر مرزهایشان مراقبت می‌کنند، زیرا از اسلام نگرانی‌هایی دارند و احساس خطر می‌کنند، بنابراین ما هم می‌باید از غرب احساس خطر کنیم.

از طرفی ممکن است در صورتی که این جواز صادر شود، سیل کتاب‌های مضر و ناهمگون و نامناسب وارد بازار نشر و فرهنگ ایران گردد و از سوی دیگر مقادیر معتناهی ارز کشور که همانند خون این ملت است، روانه آن سوی مرزها شود. همچنین اگر این پرداخت‌ها هم انجام نگیرد، شکایت می‌کنند و با رأی صادره از دادگاه‌های خارج از کشور، براحتهی مبالغ بیشتری از اموال ملت در بانک‌های خارجی را مصادره می‌کنند، بویژه در این گونه زیان‌ها اگر طرف مقابل قرارداد ایران باشد، مسأله جنبه سیاسی هم پیدا خواهد کرد و ضرر چندین برابر می‌شود.

در اینترنت نیز وضع به همین منوال است. در آنجا هم نمی‌توان نفوذ علمی و دسترسی به منابع معتبر داشت، زیرا اینترنت جنبه تبلیغاتی دارد و اگر فردی خواستار اطلاعاتی بیشتر راجع به موضوعی باشد، در بیشتر موارد می‌بایست هزینه آن را به آدرس ذکر شده بپردازد. در این حالت نیز دو راه پیش روی ماست. اگر خواستار خرید کتاب با متن اصلی باشیم، تنها

